

جمهوری فرانسه

شماره ۵۹

شماره

۵۹

آزادی - برابری - برادری

کمون پاریس

نظر به اینکه نخستین اصل از اصول جمهوری فرانسه^۱، آزادی است؛

نظر به اینکه اولین اصل آزادی، آزادی اندیشه است؛

نظر به اینکه بودجه ی ادیان خلاف اصل آزادی اندیشه است؛ زیرا شهروندان را برخلاف اعتقاد شخصی شان مجبور به پرداخت مالیات می کند؛

نظر به اینکه روحانیت، در عمل، شریک جرم جنایات رژیم سلطنتی، علیه آزادی بوده است؛

کمون پاریس مقرر می دارد:

ماده ۱- کلیسا از دولت جداست.

ماده ۲- بودجه ادیان حذف می شود.

ماده ۳- اموالی که به آنها موقوفه^۲ گفته می شوند و متعلق به جمعیت های دینی هستند، اعم از منقول و غیر منقول، به مالکیت ملی در می آیند.

ماده ۴- برای تعیین ماهیت این اموال، سریعاً، تحقیقی به عمل می آید، تا در اختیار ملت قرار گیرند.

کمون پاریس

۳ آوریل ۱۸۷۱ - پاریس

چاپخانه ملی آوریل ۱۸۷۱

۲ آوریل ۱۸۷۱، کمون پاریس: جدائی دین از دولت

سعی من بر آنست که این مساله ی با اهمیت را هرچه موجزتر و با تأسی از نظامی عروضی که می گفت: "خیر الکلام ما قلّ و دلّ" و "المکثارُ مهذار" بیان کنم.

ویکتور هوگو: "من کلیسا را در محدوده کلیسا و دولت را در جایگاه خودش می خواهم"^۴

۱۸ مارس روز شروع انقلاب کمون پاریس است. در ۲۸ مارس، بعد از انجام انتخابات آزاد، کمون در شهرداری پاریس اعلام موجودیت می کند. روز دوم آوریل ۱۸۷۱، اولین فرمانی که به اتفاق آرای تمام گرایش های چپ صادر شد، فرمان جدائی دین از دولت (لانیسیته) بود. بنا به نوشته ی واژه نامه ی پل روبر (Paul Robert) قدمت واژه لائیک (laïc) به سال ۱۴۸۷ می رسد. لانیسیزاسیون (laïcisation) از سال ۱۸۷۱ مورد استفاده قرار گرفته و واژه لانیسیته (laïcité) متعلق به سال ۱۸۷۱ یعنی سال کمون پاریس می باشد. درواژه نامه پتی روبر (Le Petit Robert)، لانیسیته چنین تعریف شده: "اصل جدائی جامعه ی مدنی از جامعه ی دینی، دولت هیچ گونه قدرتی بر دین اعمال نمی کند و کلیساها هیچ نوع قدرت سیاسی ندارند" و اضافه می کند بنابر نظر ارنست رنان (Ernest Renan): "لانیسیته یعنی بی طرفی دولت بین ادیان".

امروز، آنچه که به قانون لانیسیته در فرانسه معروف است و در ۹ دسامبر ۱۹۰۵ به تصویب رسیده، سابقه ای بس طولانی دارد.

اما مهمترین واقعه، حدود صد و سی و نه سال پیش اتفاق افتاده است. کمون پاریس، این اولین حکومت کارگری با صدور اولین فرمان خود، بصورتی رادیکال و بدون ابهام از اهمیت کوتاه کردن دست ادیان در کمک به دولت و عدم دخالت و استفاده ی دولت از دین تأکید کرده است. اما این مساله خلق الساعه نبود.

ریشه ی فرمان کمون پاریس و در نهایت قانون ۱۹۰۵ فرانسه در مورد لانیسیته به عصر روشنائی (Les Lumières) در قرن ۱۸ و فلسفه ی آزادی خواهی آن برمی گردد. در اعلامیه حقوق بشر و شهروندی انقلاب ۱۷۸۹ در ۲۶ اوت چنین نوشته شده: "هیچکس نباید از ابراز عقایدش، حتی عقاید دینی، واهمه داشته باشد". سپس در قانون اساسی ۱۷۹۱، آزادی اندیشه و عقیده تضمین شد (در مورد تمام ادیان؛ کاتولیک، پروتستان و یهودی).

در سال ۱۷۹۵، اولین جدائی کلیسا از دولت صورت گرفت، ولی با معاهده ی (Le Concordat) سال ۱۸۰۱ میان واتیکان و امپراطوری اول به رهبری ناپلئون بناپارت، این جدائی ملغی و اتحادی علیه "مهلکه ی سرخ" (le péril rouge)، "طبقات خطرناک" (les classes dangereuses) و "تقسیم کنندگان" (سوسیالیست ها les partageux) منعقد گردید که هدف اصلی آن حفظ نظم موجود (l'Ordre) و مالکیت، تعیین شده بود. این اتحاد در امپراطوری دوم و جمهوری دوم کماکان ادامه یافت.

در ۱۵ مارس ۱۸۵۰ قانون فلو (la loi Falloux) ادای احترام و بجا آوردن آیین و آموزش دینی را در مدارس اجباری کرد.

در سال های ۱۸۶۰-۱۸۷۰، کلیسا در اوج عملی کردن قوانینی ارتجاعی، "اصل مصونیت کشیش ها"^۵ را تصویب کرد. اینگونه اعمال کلیسا مورد اعتراض جمهوری خواهان قرار گرفته، بهمین سبب در دوران امپراطوری دوم، لئون گامبتا (Léon Gambetta) در سال ۱۸۶۹، جدائی کلیسا از دولت را در برنامه ی جمهوری خواهان گنجانید.

اما تمام این اقدامات برای به سرانجام رساندن لانیسیته در نهایت نتیجه ای ملموس نداشت، زیرا نیاز به رادیکالیسمی داشت که از توان طبقات بورژوائی خارج بود و با مذاکرات و بحث های بی پایان، سازشی بین آنها صورت گرفته و با تغییراتی که برای روحانیت مقبولیت داشت، وضع به روال سابق ادامه می یافت. بدین سان، قانون لانیسیته ۹ دسامبر ۱۹۰۵ شیر بی یال و دم و ایشکم از آب درآمد و آن نبود که طبقه کارگروشاخه فرانسوی انترناسیونال اول در فرمان ۲ آوریل ۱۸۷۱ پی ریزی کرده بودند. در هر حال ناقوس مرگ دین رسمی (le culte reconnu) در فرانسه به صدا در آمده بود و از این پس کلیسا ها در انجمن های حقوق خصوصی متشکل شده و بسیاری از اموال آنها به انجمن های فرهنگی داده شد. ولی همین قانون ۱۹۰۵ را نیز فرانسویان، مدیون "بلوک چپ ها" (le bloc des gauches) هستند که ائتلافی از رادیکال ها، جمهوری خواهان چپ و چپ های رادیکال بود.

اما آنچه در این میان مایه تأمل است اینکه قانون لائیسیتیه ۱۹۰۵، با اینکه مرهون شجاعت، درایت، رادیکالیسم و آموزش های کمونارها می باشد وشالوده اصلی لائیسیتیه را در فرانسه ریخته اند، ولی فرمان ۲ آوریل ۱۸۷۱ آنها به دست "فراموشی" سپرده شده و در بهترین حالت، در نوشته های تاریخی و آموزشی، اشاره ای گذرا به کمون پاریس صورت می گیرد.

در ایران، هم اکنون به علت حکومت سی ساله ی جمهوری اسلامی و دخالت مستقیم در امور سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، دیگر روحانیت نه در کنار قدرت سیاسی بعنوان شریک جرم، بلکه مستقیماً در تیررس انقلاب ایران قرار دارد. زمان آن فرا رسیده وجنبش اخیر آن را نشان داد که لائیسیتیه به مفهوم خاص آن در ایران می تواند به اجرا درآید. ولی متأسفانه میان احزاب و سازمانها، اساتید دانشگاه ها و دموکرات های تحصیل کرده ی ایرانی بر سر لائیسیتیه اختلاف نظر وجود دارد. گاهی مفهوم لائیسیتیه با کلمه سکولیه (séculier) که از ریشه لاتین (secular) است، مایه ی اشتباه در مفهوم کلمه ومترادف با آن متصور می شود وتشخیص بین دو کلمه ی لائیسیتیه و سکولاریزاسیون (sécularisation) را مشکل می کند. مثلاً" سکولاریزاسیون آموزش، در واژه نامه پتی روبر، برابر با لائیسیزاسیون آموزش بکار رفته است. اما از نقطه نظر کمونارها، لائیسیتیه به مفهوم راندن روحانیت به مراکز دینی و ممانعت از دخالت آنها در امور جامعه مدنی یعنی امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی وقضائی می باشد والیته منظور ممانعت از اعتقادات دینی و مذهبی مردم و یا خداباوری آنها نبوده است. در واقع هدف آنها، کوتاه کردن دست روحانیت وخصوصی و شخصی کردن اعتقادات دینی بود وشامل تمام ادیان ومذاهب می گردید(به این دلیل ساده که انترناسیونالیست وگسموپولیت بودند).

اما آنچه امروز از فحوای کلام برخی طرفداران سکولاریزاسیون درحکومت ایران ونیز هواداران لائیسیتیه به ذهن متبادر می شود، با این که خواستار جدائی دین از دولت هستند به روحانیت حق دخالت در امور سیاسی را می دهند(از نظر آنها به دلیل ویژگی دین اسلام) ودین باوران می توانند در حکومت شرکت کنند. این امر مایه ی اصلی اختلاف با طرفداران این نظریه است. زیرا لائیسیتیه را تا سطح سکولاریزاسیون، پائین می کشند. به نظر می رسد این گونه تعریف های ناقص، کلاه شرعی برسر لائیسیتیه وکلاه شرعی برسر شرع است و در نهایت عامل ادامه ی شرکت دین باوران در حکومت ایران البتّه با روش های جدید و توسط افرادی دیگر از همان دیدگاه های دینی می شود و روحانیت نیز همچنان بعنوان ضامن بقای نظم موجود در شرایط جدید در میدان عمل باقی می ماند.

در ۱۷ ژانویه ۱۸۵۰ کنت دُمونتلامبر^۶(le comte de Montalembert) می گفت: ".... بعنوان مالک یک کلمه اضافه می کنم و روی سخنم با مالکین است.... امروز مساله چیست؟ مساله ترغیب کسانی است که مالک نیستند ولی باید به مالکیت احترام بگذارند. من فقط یک دستور العمل (la recette) برای ترغیب مردم به این احترام دارم و آن، باوراندن مردم به خداست. خدائی که در تعلیم اصول مسیحیت، دزدان را تا ابد مجازات می کند. این تنها اعتقاد به خداست که واقعا" می تواند بصورت جدی از مالکیت حفاظت کند." همین سخن را رهبری نظام پوسیده ی جمهوری اسلامی به مناسبت اعتراض به حق رأی دادن به زنان و اصلاحات ارضی توسط رژیم پوسیده ی سابق در نامه ای با امضای فدوی روح اله الموسوی الخمینی به محمدرضا پهلوی نوشت. بنابراین، با توجه به آنچه طی سی و یک سال اخیر در ایران اتفاق افتاده، جدائی دین از دولت و به مالکیت ملی درآوردن اموال نهاد های دینی ونیز اموال موقوفه ی تمام اماکن مقدسه به نفع طبقات زحمتکش ایران که زیر خط فقر زندگی می کنند، حداقلی است که حکومت لائیک در ایران باید آن را به اجرا درآورد. خواست ما همان است که ویکتور هوگو در بالا گفته است: مسجد در چارچوب مسجد و دولت در چارچوب دولت.

پاریس - ۲ آوریل ۲۰۱۰ شهزاد سرمدی

^۱ آزادی - برابری - برابری

^۲ Les biens de mainmorte

^۳ چهارمقاله نظامی ص ۷؛ بهترین سخن آنست که کوتاه و رسا باشد. پر گو، بیهوده گوست.

^۴ Je veux l'Eglise chez elle et l'Etat chez lui.

^۵ Le dogme de l'infaillibilité pontificale

^۶ روزنامه نگار و سیاستمدار فرانسوی ۱۸۷۰-۱۸۱۰

این نوشته از کمون پاریس و لائیسیتیه که در دست ترجمه می باشد، استفاده شده است.